

پروتستانتیسم مسیحی توجه ویژه‌ای نشان داده و همچنین آنجا اشاره دارد که از جلال آل احمد پرسیدم فکر نمی‌کنید قبل از اینکه دست به هر کاری بزنیم و چیزی بگوییم، به‌عنوان روشنفکر، بزرگ‌ترین و فوری‌ترین مسوولیت ما این است که ببینیم در کجای تاریخ قرار داریم؟ چنین دغدغه و نگاهی در اندیشه بازرگان دیده نمی‌شود در حالی که شریعتی به رفرم دینی در اروپا نظر دارد.

طبیعتا شریعتی در این مباحث تاریخی تخصص بیشتری داشته است. پیش از شریعتی هم دیگرانی چون سیدجمال و آخوندزاده و اقبال لاهوری و... به موضوع پروتستانتیسم اشاره کرده بودند، اما شریعتی جدی‌تر به این حوزه می‌پردازد. البته او از دوره‌های مختلف در اروپا الگوبرداری مکتبکی نمی‌کند، ولی همین پدیده رفرماسیون یا پیرایش دینی در اروپا برای او قابل تامل بود و هنوز هم نقش رفرم دینی در ظهور تجدد، از مباحث مطرح میان مورخان و نظریه‌پردازان غربی است؛ مثلا این نکته که کار امثال لوتر در تفکر فلسفی آلمان که یکی از شاهراه‌های بزرگ فکری اروپای مدرن است، چه نقشی داشت؟ می‌دانیم که واژگان و قاموس لوتری بر زبان فیلسوفان بزرگی مانند کانت و هگل و... چه تأثیری گذارده و حتی برخی از واژگان مهم فلسفی نخست توسط او پدید آمد. بنابراین پرداختن به بحث پروتستانتیسم در روند مدرنیزاسیون اروپا همچنان مهم است. با نظریه‌پردازی ماکس وبر هم در این زمینه آشنا هستیم و طبیعتا شریعتی در قیاس با بازرگان با این مباحث آشناتر بود و شناخت عمیق‌تری از تاریخ و جامعه‌شناسی داشت و اما نقد نسبت به کلام و فلسفه را در آثار شریعتی هم می‌توان ملاحظه کرد. او هم به مسایلی اجتماعی بیش از مباحث فلسفی محض می‌پرداخت. با این تفاوت که شریعتی از منظر علوم انسانی می‌نگریست و بازرگان از منظر علوم دقیقه.

❧ ولی به نظر من جایی هم از هم جدا می‌شوند. شریعتی مجالی هم برای تردید، پرسشگری و شک‌ورزی می‌گشاید.

ظاهرا همین‌طور است. اصولا در جهان‌بینی شریعتی تبیین «وجود» پایه همه مباحث دیگر است. در مقدمه اسلام‌شناسی هندسی ارشاد از رویکرد فونومولوژیک سخن می‌گوید و اگرچه به‌فحو تفصیلی وارد عمق بحث‌های فلسفی نمی‌شود، به ضرورت پایه حکمی-فلسفی مباحث جهان‌بینی پی برده و بر آن تأکید دارد و هرچه جلوتر می‌آییم، چنین توجه و تأکیدی بیشتر می‌شود. اما می‌توان گفت مهندس بازرگان به‌عنوان شخصیتی معتقد، متعهد و مبارز که در علوم دقیقه دانش داشت و کارشناس بود، اطلاعاتی را از پایه می‌کرد که یک روشنفکر مومن و متعهد و فعال اجتماعی لازم داشت. مانند همین بحث «بعثت و ایدئولوژی» که اشاره کردید. در اواخر عمر نیز با تغییر موقعیت و صورت مساله، طرحی را از پایه کرد که ممکن است ظاهر آن با طرح‌های قبلی متناقض بنماید و نباید انتظار داشته باشیم مهندس به‌طور دقیق و سرسختانه به مفاهیم، تاریخچه و بار فلسفی آنها پرداخته باشد. اینگونه گاستی‌ها و نقض‌ها در آثار پیشگامان دیگر هم دیده می‌شود و این را باید با توجه و ملاحظه تحول دوره‌های مختلف و دگرگشت گفت‌مان‌های حاکم مطالعه کرد.

❧ به شریعتی برگردیم، وقتی این پرسش را طرح می‌کند که ما در کجای تاریخ قرار داریم؟ این پرسش را هم در ادامه در نظر داشته باشیم، لوتر و کالون که سرآغاز دگرگونی‌هایی را رقم زدند، از چه صنفی برآمده بودند؟ و دیگر اینکه شرایط و وضعیت جوامع اروپایی موردنظر هم مهم است، آنجا ساختار در حال تغییر بوده (نقش شاهزادگان آلمانی هم موثر است) به‌ویژه ساختار اقتصادی و... آیا واقعا این شرایط قابل انطباق است؟

در ایران و در دوره جدید هم انحطاطی رخ می‌دهد و تحول اجتماعی-سیاسی که مشروطه نقطه اوج آن است. شهرها وسعت می‌یابند، طبقه متوسط رشد بیشتری می‌کند و تغییراتی به وجود می‌آید و ایران وارد دنیای جدید می‌شود. بنابراین از نظر فرهنگی هم تحول و زایشی لازم است و در اینجا شریعتی چون فرهنگ جامعه را دینی می‌داند، به اصلاح و رفرماسیون نظر دارد و این تشخیص شریعتی به نوعی ادامه ارزیابی سیدجمال و اقبال است. او به نقد فرهنگ می‌پرداخت و اعتقاد داشت که نقد نیازمند شناخت است. در مقدمه اسلام‌شناسی تاریخی (دانشگاه مشهد) می‌گوید حتی روشنفکران غیردینی هم نباید نسبت به وجه مذهبی فرهنگ جامعه و تاریخ بی‌اعتنا باشند و باید آن را بشناسند. اما یک بحث دیگر این است که باید تفاوت‌های میان مسیحیت و اسلام را با دقت شناخت. تجربه مسیحیت را نمی‌توان به‌طور کلی به اسلام تعمیم داد. شریعتی وقتی از دوره‌های مختلف اروپا مثال می‌زند، نشان می‌دهد که با این تفاوت‌ها آشنایی دارد. مثلا تفاوت‌های دین و ایدئولوژی را می‌شناسد و دین را قابل تقلیل به یک ایدئولوژی (به معنای مدرن سکولار) نمی‌داند.

❧ یعنی شریعتی نمی‌خواهد دین را ایدئولوژیزه کند و به بازشناسی و نقد سنت می‌پردازد؟

بله. در امتداد طرح مهندس بازرگان که خوانشی عقلانی از دین ارایه می‌کند، شریعتی به نقد سنت می‌پردازد. اما در شریعتی سطح این بحث بالاتر می‌رود. همان‌طور که عرض شد، در اینجا ما با سپهر انسانی سروکار

داریم و به معناکوی هرمنوتیکی برای فهم همدلانه تاریخ و فرهنگ. بنابراین شریعتی در درون سنت دینی، خوانشی انتقادی را ارایه می‌دهد. خوانش انتقادی از سنت را انجام می‌دهد و نام آن را به سبک دستوت دو تراسی (Destutt de Tracy) پروژه ایدئولوژی، می‌گذارد که استفاده از این واژه بعدها موجب سوءتفاهم می‌شود. چون ایدئولوژی دامنه مفهومی وسیعی دارد. نخست نزد ایدئولوگ‌هایی که آن را آفریدند، مانند دستوت دو تراسی در کتاب «عناصر ایدئولوژی» و دوستانش که اینها ایدئولوگ‌های انقلاب فرانسه و سانسوالیسم فلسفی و لیبرالیسم سیاسی بودند. شاگردان کندیاک (Condillac) که خود شاگرد جان لاک (John Locke) بود، آمده بودند تا ایده‌ها را نقد کنند. آنها نشان می‌دهند که تکوین ایده‌ها، یک فرآیند حسی و تجربی است. بنابراین ایدئولوژی در برابر ایده‌آلیسم قرار داشت و این کارل مارکس بود که پس از ناپلئون (که می‌گفت اینها تئوریسین هستند و اهل عمل نیستند)، به شکل مستدل، ایدئولوژی را با ایده‌آلیسم یکی گرفت و این البته برای خود من هنوز سوال است که مارکس چرا این کار را کرد و عبارت ایدئولوژی را به جای ایده‌آلیسم آلمانی به کار برد و بار منفی به این واژه-مفهوم بخشید؟ در حالی که منظور خود ایدئولوگ‌ها چنین کاربردی نبود و آنها با مارکس در این زمینه همسو می‌بودند. خلاصه، با توجه به این گشت معنایی که مفهوم پیدا کرد، تعاریف منفی از ایدئولوژی پس از کارل مانهایم (Karl Mannheim) در کتاب «ایدئولوژی و اتوپیا» سر برآورد. از آنجا که «ایدئولوژی آلمانی» دیر منتشر شد (۱۹۳۲)، برای مارکسیست‌های کلاسیک (لنین و...) هم این تعریف منفی از واژه شاید شناخته‌شده نبود. بنابراین در

مجید شریف از دوستان نزدیک ما در آغاز انقلاب بود و مانند بسیاری دیگر از روشنفکران با بحران‌های فکری و سوالاتی مواجه می‌شد که بیشتر ناظر بر نقش فربه‌ترین بخش از جهان سنت در جامعه بود شریعتی را خوب خوانده بود می‌شناخت و در تدوین مجموعه آثار دکتر نیز نقش مهمی داشت. بعدها که شاید نتایج برخی تفکرات را دیده بود، دچار نوعی بحران فکری شد

ادبیات لنینیستی یا حتی قبل از آن، ایدئولوژی بار منفی نداشت. امروزه لیبرال‌ها، ایدئولوژی را معادل با جزم‌اندیشی مکتب رقیبی چون کمونیسم و فاشیسم می‌دانند، در حالی که منظور از ایدئولوژی در آغاز این نبود. شریعتی با بازرگان هم وقتی از ایدئولوژی صحبت می‌کنند، منظورشان این است که باید موهومات و خرافات موروثی و سنتی را زنگار زدود تا دین بتواند چون مکتبی راهنمای عمل اجتماعی و نقاد وضع موجود و طراح وضع مطلوب شود، مکتبی «هولد و مبارز».

❧ اما رویکرد این دو متفاوت است و جایی از هم جدا می‌شوند. شریعتی بحث‌های نظری مفصل‌تری را طرح کرده است. ما در این گفت‌وگو به خط مبارزه هم نظر داریم و می‌دانیم برخی از افرادی که مبارزه غیرمسالمات‌آمیز را برگزیدند ابتدا به اندیشه‌ها و آثار بازرگان نظر داشتند ولی خط مبارزه بر اساس آرای بازرگان پیش نمی‌رود و شریعتی است که به‌زودی و همچون نبضی تپنده از راه می‌رسد و در عمل اجتماعی تا گشودن فصل شهادت پیش می‌رود. نه، شریعتی سنت عرفانی قوی تاریخ ما را با فلسفه‌های اگزیستانس که از کی‌یرکار، یاسپرس و هایدگر تا سارتر و مارسل، آموخته بود، به‌صورت سنتزی در کویر ارایه می‌دهد که نگاه تازه‌ای به جوهر دین و معنویت دارد و این بعد عرفانی در بازرگان ضعیف یا غایب است. بازرگان خیلی عقلانی می‌اندیشد و به بُعد شهودی-وجودی عرفانی کمتر توجه دارد و بیشتر می‌خواهد نوعی «خلاق» فردی و مدنی را از دین استخراج کند. بازرگان فراتر از این انتظار نداشت، شریعتی اما با شناختی که از سنت عرفانی ما و شناختی که از فلسفه‌های غربی به دست آورده بود، گامی فراتر برمی‌داشت. از سوی دیگر، در شریعتی یک بعد اجتماعی هم وجود دارد که در بازرگان هم از نوع آزادخواهانه آن هست، با این تفاوت که این بعد اجتماعی در شریعتی عدالت‌خواهانه بود - که از نظر اجتماعی چپ محسوب می‌شود- حال آنکه آزادخواهی بازرگان از نظر اقتصادی-اجتماعی لیبرال راست محسوب می‌شد و این برداشتی بود که از روش این دو بزرگ می‌شد، مثلا همین

نام «تهضت آزادی» را که در نظر بگیریم، شریعتی پیشنهاد داده بوده که اسم آن را «تهضت آزادیبخش» بگذارند. نگاه عدالت‌خواهانه سوسیال در نگاه شریعتی مسلما قوی‌تر است تا در نگاه بازرگان.

❧ در جلد دوم کتاب «طرحی از یک زندگی» می‌خوانیم که آقایان ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و علی شریعتی در اوایل سال ۱۹۶۲ جزوه‌هایی را درباره جنگ‌های چریکی ترجمه کرده و به ایران می‌فرستاده‌اند.

بله، در دوره‌ای که شریعتی، فرانتس فانون (Frantz Fanon) را در نشریه جبهه ملی (ایران آزاد) معرفی می‌کند (مصادف با جنگ‌های رهایی‌بخش و مسایلی که در الجزایر، ویتنام و... می‌گذرد) ادبیات او مورد توجه فعالان سیاسی قرار می‌گیرد و کتاب‌هایی همچون «انقلاب در انقلاب» و کتاب‌هایی درباره جنگ‌های پارتیزانی هم آن زمان مطرح می‌شود؛ ولی با بازگشت به ایران (در سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸) نقد فرهنگی و بازخوانی متون را در اولویت قرار می‌دهد، تا مثلا منظور از مقولات دینی را - که به آن اشاره کردید- بهتر بشناسد و بکاود و خوانش جدیدی ارایه دهد. به همین دلیل بحث‌های اسلام‌شناسی مطرح می‌شود و مسیر متفاوتی را دنبال می‌کند.

❧ اینجا به نظر می‌رسد شریعتی هم مانند بازرگان در «راه طی‌شده» و «بعثت و ایدئولوژی» خوانش خاص و مطلوب خودش را ارایه می‌کند، یعنی اگر به سراغ تاریخ هم می‌رود، آن تفسیری را ارایه می‌کند که منطق با آرای خودش باشد، در نگاه به وقایع، شخصیت‌ها و همین‌طور اسطوره‌سازی‌هایی که انجام می‌دهد.

برخورد ابزاری با تاریخ دین یا اسطوره‌سازی از تاریخ، دو نقدی است که درباره شریعتی شنیده شده است. ولی به نظر من این نقد وارد نیست. برخورد ابزاری در روشنفکرانی چون آل‌احمد و شعالیان ممکن است وجود داشته باشد؛ اینکه می‌گفت‌اند باید از پتانسیل دین برای مبارزه استفاده کنیم، حتی اگر اعتقادی دینی نداشته باشیم، بر همین اساس شعالیان «زری برای جهاد» را مطرح می‌کرد یا آل‌احمد برخورد روشنفکران با روحانیت را در تاریخ معاصر نادرست می‌دانست. اینگونه رویکردها تا حدی پراگماتیستی یا ابزارگرایانه به نظر می‌رسد و در جهت منافع سیاسی انقلابی مورد نظرشان، اما خوانش شریعتی از این سنخ نیست.

❧ ولی در میان شخصیت‌های تاریخ اسلام جایگاهی که ابوذر برای شریعتی دارد را شاید دیگران نداشته باشند، برای همین می‌گویم خوانش خاص و مطلوب خودش را دارد، نه اینکه لزوما ابزاری برخورد می‌کند، اما چنین خوانشی هم پیامدهای خاص خودش را دارد.

برخورد گزینشی نیز یکی از این نقدها است. در حالی که تأثیر شخصیت‌های مرجع، امامان و اولیا در تاریخ متفاوت بوده است و در آیین و مناسک می‌بینیم که برخی از جایگاه ویژه‌تری برخوردارند مانند امام حسین.

❧ بالاخره اینها معطوف به رخدادهای اجتماعی است. شریعتی، آشفته از فضای آن روزها، دو سخنرانی در یک روز انجام می‌دهد؛ یکی «شهادت» در حسینیه ارشاد و شب همان روز هم «پس از شهادت» در مسجد نازمک.

بله، بی‌شک شریعتی تعهد اجتماعی دارد و این تفاسیر جدا از تحول اجتماعی‌ای که شکل گرفته، نیست. مبارزان مسلمان به سوره‌هایی علاقه‌مند بوده‌اند که در آن بر جهاد و مبارزه تأکید می‌شد. در حالی که در قرآن سوره‌ها و آیاتی هم وجود دارد که در آن بر عفو و مهر و صلح تأکید شده است. بی‌شک در دوره‌ای، نسلی در این ارتباط گزینشی برخورد می‌کرده است.

❧ یک روشنفکر نباید وزن و سطح مخاطبان خودش را هم در نظر بگیرد؟ وقتی مدعی است که می‌خواهد «سلاحی» را از دست عوام‌فریبان بگیرد و به دست انقلابیون سپارد، روشن صحبت می‌کند، ابهامی هم در کار نیست. این جای پرسش دارد که او در اینجا چقدر از روشنفکری فاصله می‌گیرد و به مبارزه نزدیک می‌شود. مشهور است که یکی از چریک‌ها در جلو در حسینیه ارشاد به او و روش او اعتراض می‌کند که چرا در آن شرایط حرف می‌زند و لالایی می‌خواند و شریعتی به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه قصدش این است که او و همزمانش را به جامعه بشناساند. یعنی اینکه خوب می‌داند که چه می‌کند.

مسالما مشارکت یک نسل و ضرورت‌های یک دوره را در شریعتی شدن شریعتی باید در نظر گرفت؛ نسلی که او را به خطاب می‌گیرد و شریعتی‌ای که می‌کوشد به نیاز آنها پاسخ دهد. «شهادت» و «پس از شهادت» را باید در آن دوره فهمید. در عین حال، جذابیت شریعتی در تفاوت‌هایش با دوره خودش نیز هست و نه فقط تشابهاتش. شریعتی اگر می‌خواست فقط نیاز آنان را پاسخ دهد و در همان محدوده حرکت کند، امروز جاذبه‌ای تازه نداشت. او برخلاف آن گفت‌مان انقلابی غالب و ارزیابی‌های سایر مبارزان، مشکلات ساختاری (و فرهنگی و دینی) را مساله اصلی می‌دانست؛؟ تشخیصی که دیگران به آن توجهی نداشتند و تجربه صحت آن را نشان داد. اگرچه شریعتی نیز مانند بسیاری، اتفاق‌های آینده را پیش‌بینی نمی‌کرد و اگر می‌دید حتما ملاحظات دیگری را نیز در پیش می‌گرفت. اما در قیاس با دیگران و پروژه‌های دیگر تشخیص‌های او سنجیده‌تر به نظر می‌رسد.